



## «تا نظر شما چه باشد...»

### شعرها و نامه های رسیده به دفتر نشریه «ماهنامه پژواک»

#### فاش می گویم و از گفته خود دلشادم بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

موضوع: آیا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یک کودتای انگلیسی آمریکائی بود و یا به نظر آقای جلال متینی «یک خیزش خود جوش مردمی؟» خوانندگان گرامی در این نگارش دلایل و نظرات آقای متینی را خواهید خواند و درپاسخ ایشان دلایل و مستندات نگارنده را نیز مطالعه خواهید نمود. از آنجا که وظیفه یک ژورنالیست «باوجدان» احترام به حرمت تعالی افکار و تلاش در راه دست یابی به حقایق است (البته بطور نسبی) چون دست یابی به حقیقت مطلق امریست محال. با این مقدمه آنچه که آقای جلال متینی در هفته نامه کیهان لندن به چاپ رسیده پاسخ خود را به ماهنامه «پژواک» ارسال میدارم و قضاوت این رویداد تاریخی را به خوانندگان پژواک می سپارم تا نظرات خود را در مورد این رویداد تاریخی در ماهنامه پژواک منعکس نمایند. به نوشته روزنامه «لوموند» چاپ پاریس کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پس از محاکمه سران نازی در جنگ جهانی دوم بزرگترین رویداد اسفبار قرن ماست.

با صمیمیت و احترام  
فریدون پُراوی

#### اگوست ۲۰۰۷

سردبیر گرامی هفته نامه وزین کیهان با عرض سلام کودکانه «یعنی پاک و بی ریا» نگارنده کتابی را که استاد دکتر جلال متینی تحت عنوان: دکتر محمد مصدق، آسیب شناسی یک شکست، نگاهی به کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق را با اشتیاق فراوان در کیهان کلام به کلام خوانده و میخوانم، ایشان در بخش «هفدهم» انتشار یافته در کیهان شماره ۱۱۷۰ کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را «خیزش خود جوش مردم» تلقی کرده اند. اینک به چند نمونه از نظراتی که ایشان مورد استناد قرار داده اند و با حروف درشت چاپ شده اشاره ای می نمایم و سپس اسنادی را مبنی بر رد نظرات ایشان در مورد رویداد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برای آگاهی اذهان عمومی به اختصار ارائه می نمایم. ایشان در بخش «هفدهم کیهان» نوشته اند:

چنان شعارها و اقدامات تندی در واقع تیرهائی بود که بقول «ماتیسون» (بدون ذکر مأخذ) کاردار سفارت آمریکا می توانست به سوی خود دکتر مصدق کمانه کند. استاد متینی دنباله نگارش خود را چنین ادامه میدهند:

هم از آن روست که از شامگاه ۲۷ مرداد فضای روانی جامعه به نفع شاه و «بازگشت او» تغییر یافت این نظر استاد متینی است. و اما نظر بیل کلیتون شاهد زنده و رئیس جمهور سابق آمریکا درباره «بازگشت شاه به ایران»: ما ایران را از داشتن دمکراسی محروم کردیم، داستان اندوهبار ایران در واقع از دهه ۱۹۵۰ آغاز شد که آمریکا دولت مصدق را که براساس دمکراسی پارلمانی توسط مردم ایران برگزیده شده بود «سرنگون کرد» و شاه (محمد رضا پهلوی) را به ایران «بازگرداند» بی بی سی فوریه ۲۰۰۵، ۲۸ بهمن ۱۳۸۳. شاه نیز توسط آیت الله خمینی سرنگون گردید و در نتیجه ما به آغوش صدام حسین افتادیم. «اكتراعمال فجع صدام حسین» در دهه ۱۹۸۰ «با آگاهی و حمایت کامل آمریکا صورت گرفته» ما ایران را از دمکراسی پارلمانی در دهه ۱۹۵۰ محروم ساختیم.

وی افزود حداقل این اعتقاد من است. من میدانم که گفتن این موضوع از جانب یک آمریکائی پسندیده نیست اما من هنگامی که محمد خاتمی به ریاست جمهوری برگزیده شد در این مورد عذر خواهی کردم و علنا اذعان داشتم که آمریکا باعث سقوط دکتر مصدق شد این واقعیت است و از بابت آن پوزش طلبیدم. «یک اعتراف شرافتمندانه از سوی یک رئیس جمهور آمریکائی»

استاد متینی به نگارش خود چنین ادامه میدهند: "با توجه به تفرقه و پراکنندگی نیروهای جبهه ملی که در آن هنگام عموماً به صف مخالفان مصدق پیوسته بودند حس نهفته شاه دوستی مردم کوچه و بازار را آن «حلقه مفقوده ای» بود که در ۲۸ مرداد ۳۲ زنجیره طبقات و اقتشار مختلف را بهم پیوند داد و باعث سقوط مصدق گردید." عرض جواب:

یقیناً استاد متینی به یاد دارند در زمانی که مصدق برای دفاع از حقوق حقه ملت ایران عازم دیوان بین المللی لاهه شد همان آقایانیکه بعداً به صف مخالفین مصدق پیوستند در زمان عزیمت مصدق به این سفر تاریخی، هم مجلس شورای ملی و هم مجلس سنای انتخابی و حتی سنای انتصابی بااتفاق آراء (۱۰۰×۱۰۰) مصدق را مورد تأیید قرار دادند، چه شد که بعداً همین آقایان ۱۸۰ درجه تغییر منش زاده و مخالف سرسخت مصدق شدند؟! عوامل تغییر منش این آقایان را اگر به دیده بصیرت بنگریم بدین شرح است:

۱- سیاست معروف استعماری تفرقه افکن و حکومت کن که دقیقاً پیاده و اجراء گردید  
۲- خمیر مایه سقوط دولت مصدق ۳۹۰ هزار دلاری بود که در روز ۲۷ مرداد ۳۲ در بانک ملی به ریال تبدیل گشت (سندی که مصدق در محکمه نظامی ارائه کرد) و این پول کلان میان مردم ناآگاه و بی خبر و فقیر جنوب شهر که «ناخودآگاه» یک روز فریاد زنده باد مصدق و همان مردم روز دیگر فریاد زنده باد شاه سر میدادند،

چنین مردم معصومی که ( فریب خمینی را هم خوردند و امروزه به دام آن فریب اسیرند) به رهبری شعبان جعفری معروف به «بی مخ» کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ را که استاد متینی آنرا «خیزش خود جوش مردم» قلمداد کرده اند به ثمر رساند و یگانه دولت ملی مصدق را واژگون ساخت. استاد متینی: چنین برداشتی آیا دو ابر قدرت جهان هیچگونه دخالتی و دستی در کودتای ۲۸ مرداد نداشتند؟ و نامی را که استاد متینی بر آن نهاده اند:

«خیزش خود جوش مردم» نامی است که دکتر متینی به عنوان بهترین هدیه به شاه اهداء کرده اند... جناب متینی مدعی هستند: "هدف مصدق ضدیت با سلطنت بود نه ضدیت با استعمار." در رد ادعای ایشان نظر مصدق را درباره «رژیم مشروطه سلطنتی» به نقل از کتاب «در کنار پدرم مصدق» خاطرات دکتر غلامحسین مصدق چنین نوشته شده: پدرم اصولاً طرفدار حکومت مشروطه سلطنتی از نوع مشروطه انگلستان بود وی قویاً عقیده داشت که شاه بر طبق قانون اساسی باید از مداخله در امور مملکت خودداری کند و در توجیه این نظر میگفت: در کشور مشروطه مسئولیت اداره مملکت بر طبق قانون اساسی به عهده نخست وزیر است و پادشاه فقط با رأی اعتماد مجلس فرمان نخست وزیر را صادر میکند منظور از انقلاب مشروطیت و خلع محمدعلی شاه این نبود که شاه مانند گذشته هر کاری دلش میخواست بکند، بلکه مقصود مداخله مردم در امور مملکت از طریق انجام انتخابات آزاد بود. به نقل از صفحه ۷۰ همان کتاب چنانچه به داوری استاد متینی واقعه ۲۸ مرداد ۳۲ را «خیزش خود جوش مردم» بدانیم قهراً دادگاهی که مصدق را به محاکمه کشاند میبایستی از یک دادگاه ملی و مردمی تشکیل می یافت، نه دادگاهی که قضات آن افسران گارد شاهنشاهی که عموماً مرئوسان شاه بودند، در صفحه ۱۳۴ کتاب «در کنار پدرم مصدق» دکتر غلامحسین مصدق چنین می نویسند: در آن صحنه خیمه شب بازی که نام دادگاه بر آن نهاده بودند و باید پدرم را محاکمه میکردند انتظار نبرفت که سرهنگ بزرگمهر در مقابل شرارتهای سرتیپ آزموده و خوش رقصی رؤسای دادگاههای بدوی و تجدید نظر نظامی قد علم کند و مانند سرهنگ اسماعیل علمه در دادگاه سران نهضت آزادی خطاب به سرلشکر قره باغی رئیس دادگاه و سرتیپ فخر مدرس دادستان بگوید «رای محکومیت آقایان در جیتان است!» و یا مانند سرهنگ عزیزالله امیر رحیمی و کیل مدافع یکی دیگر از محاکمه شوندگان به شعار: «خدا، شاه، مهن» که در بالای سرفضات نصب شده بود اعتراض کند و بگوید: «نصب این شعار نه قانونی است و نه برازنده این میشود دادگاه فرمایشی خدا، عدالت و قانون درست است ولی بشر جایز الخطاست بفرمائید این شعار را بردارند.»

نکته ای در خور تأمل و از آنجا که اساس کيفر خواست دادستان علیه مصدق «سریچی و عدم پذیرش از فرمان عزل خود از سمت نخست وزیری بود» با توجه به نامه ای که شاه از طریق دربار بدادگاه نوشته بود: که از نظر شخصی خودم مصدق را مورد عفو قرار میدهم عضوی که مصدق آنرا رد کرد و گفت مگر من مرتکب خطائی شده ام که مورد عفو قرار گیرم ( عفو باشد) دیگر محاکمه و محکومیت مصدق به سه سال حبس مجرد فاقد وجهه قانونی بود. زیرا چنانچه دکتر مصدق فرمان عزل خود را پذیرفته بود دیگر نه برخوردی نظامی صورت میگرفت و نه اساساً دلیلی برای محاکمه وی وجود داشت ولی چنانکه دیدیم «شاه بخشید» ولی «استعمار نبخشید» این یک فرمان بود همان فرمانی که «ژاندارک» قهرمان ملی فرانسه را زنده، زنده «سوزاند» و مصدق که انگلیسی ها را از خاک میهن بیرون راند خاری عمیق در چشم چرچیل فرو کرده بود به گواه تصویری که از چرچیل و ایدن ملاحظه میفرمائید. نقطه طرح کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در ذهن چرچیل منعقد شد و با حیل های استعماری آمریکا را در این کودتا وارد عمل نمود که نام آنرا استاد متینی «خیزش خود جوش مردم» قلمداد کرده اند به ثمر رسید و عاقبت «استعمار» به ایران بازگشت و سهم آمریکا از غارت نفت در کنفرسیوم بین المللی «چهل درصد تعیین گردید...»

جناب استاد متینی، و جناب علی میر فطروس www.mirfetros.com فرمان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ همانند همان فرمانی بود که: «ژاندارک» قهرمان ملی فرانسه را به گناه میهن دوستی، زنده زنده، سوزاندند. فرمان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ همانند همان فرمانی بود که ناپلئون بناپارت را که تقاضای مهاجرت به آمریکا را کرده بود به سنت هلن تبعید کرد.

فرمان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ همانند همان فرمانی بود که رضا شاه را ژوهانسبورک تبعید کرد فرمان خروج شاه و ترک وطن همان فرمانی بود که «استعمار» در کنفرانس «گوادالوب» فرمان خروج شاه را از میهن صادر نمود. مهاتما گاندی گفته بود: «امروز سیاست استعماری» برگرد روح ما حلقه زده و مانند «مار بزرگی گلولی ما را می فشارد» «من با این مار قوی در ستیز هستم و میخواهم با دین و ایمان خویش این مار را از خود برانم»

برگرفته از کتاب: «مهاتما گاندی» تألیف علی ابوالحسنی (شَنِدِر)

مولوی قصه عشق را در ساده ترین و زیباترین شکل چنین حکایت میکند:

**در گنجند عشق در گفت و شنید  
عشق دریائی است قعرش ناپدید  
قطره های بحر را نتوان شمرد  
هفت دریا پیش آن بحراست خرد  
شرح عشق ار من بگویم بردوام  
صد قیامت بگذرد و آن ناتمام  
هرچه گویم عشق را شرح و بیان  
چون به عشق آیم خجل باشم از آن  
چون قلم اندر نوشتن می شتافت  
چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت  
عقل در شرحش چو خر در گل بخت  
شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت**

مولوی در پیمودن مدارج کمال انسانی بیک اعتبار خود مصداق تبدیل احوال و نشو و نمای تکوینی و تکاملی عالم

### ادامه مطلب ژاله اصفهانی (سلطانی) ... از صفحه ۲۵

اتومبیل خودمان دعوت کردیم تا به خانه شان برسانیم و این اولین گام آشنایی و سپس دوستی صمیمانه بین ما شد. از آن شب بیعد هفته ای یکبار و گاهی هم دو بار در منزل ما و یا در منزل ژاله که در خیابان همایون دو راه یوسف آباد واقع بود با هم بودیم.

#### مسافرت به شیراز

کم کم عید نوروز سال ۱۳۵۹ نزدیک می شد و ما با ژاله و بدیع آنقدر نزدیک و دوست شده بودیم که وقتی هسرم از آنها برای مسافرت به شیراز در ایام عید نوروز دعوت کرد با کمال میل پذیرفتند و افتخار میزبانی را به من و خانواده هسرم «کریمی ها» دادند. ژاله پس از ۳۳ سال برای اولین بار در شهر حافظ پای سفره تحویل سال عید نوروز نشست ولی چون عادت نداشت مانند ما روی زمین بنشیند برای او صندلی گذاشتند. دیدار از شیراز و شرکت در مهمانی های نوروزی شیرازی ها، آشنایی با شعرا و هنرمندان، زیارت آرامگاه های سعدی و حافظ، بازدید از باغ ارم، دلگشا و بسیار جاهای دیدنی دیگر برای ژاله و بدیع خاطرات خوشی را به یادگار گذاشت.

#### چاپ «اگر هزار قلم داشتم»

در جلد دوم یادمانده ها پیرامون آشنایی با ژاله و بدیع مطالب فراوانی نوشته ام و اینکه انتشارات حیدریا با برای من پایگاهی بود برای چاپ کتابهای خود و دوستانم. پس از بازگشت از شیراز صحبت از چاپ مجموعه شعر ژاله پیش آمد و من به او پیشنهاد کردم آنرا در اختیار انتشارات «حیدر بابا» که به وسیله دوستم ابراهیم سرخابی تاسیس شده بود بگذارد. ژاله پیشنهاد مرا پذیرفت و پوشه اشعارش را برای چاپ به ما سپرد و ما هم آنرا برای حروفچینی به چاپخانه دادیم. صفحات حروفچینی شده را پس از آنکه من می خواندم برای ژاله می فرستادم تا او هم بخواند و اگر غلطی دارد بگیرد. ژاله می گفت: مهدی اخوان ثالث قول داده مقدمه ای بر اشعار من بنویسد. اما کتاب آماده چاپ می شد و از مقدمه خبری نبود. در آن روزها اخوان برای دیدن دوستانی که به «حیدریا» می آمدند گاهی به ما سری می زد و با او و دکتر مهرداد بهار فرزند ملک الشعراء بهار که همشهری و دوستان زندان بودند ناهاری می خوردیم. روزی به اخوان گفتم: مثل اینکه قرار است مقدمه ای بر مجموعه شعر ژاله بنویسی؟ با لحن زیرکانه مشهدی گفت: ژاله شاعری استخواندار و مبارز است، در واقع او یک لاهوتی ماده است! من نمی دانم درباره او چه بنویسم. من متوجه شدم که اخوان دوست ندارد خود را با مسایل حاد و سیاسی روز درگیر کند. به ژاله گفتم: مثل اینکه اخوان فرصت نکرده مقدمه کتاب شما را بنویسد به دوستان دیگر بگوئید بنویسند که کتاب در چاپخانه نماند و زودتر منتشر شود. ژاله نیز داستان را با احسان طبری در میان گذاشت و او مقدمه ای بر کتاب «اگر هزار قلم داشتم» را نوشت که چاپ شد. امروز که این مطالب را می نویسم ( آذرماه ۱۳۸۶) بیست و هفت سال از آنروزها می گذرد. احسان طبری چشم بینی روزگار ما و شمس بدیع تبریزی همسر ژاله، مهدی اخوان ثالث و دکتر مهرداد بهار، سالهاست روی در نقاب خاک کشیده اند و ژاله نیز به دنبال آنها رهسپار وادی خاموشان شده است.

#### ژاله زن برگزیده سال ۲۰۰۲

پنج سال قبل از درگذشت ژاله کنفرانس بین المللی بنیادهای پژوهش های زنان ایران دکتر ژاله سلطانی شاعر سخت کوش، مقاوم و همیشه مهاجر را به عنوان بانوی برگزیده سال انتخاب کرد. سیزدهمین کنفرانس این سازمان در ماه جون ۲۰۰۲ در دانشگاه دنور کلرادو برگزار شد. ژاله بعنوان نماینده زن ایرانی، شاعری آگاه و مبارز در حدود شصت سال در عرصه شعر و فرهنگ فارسی حضور داشت، چه زمانی که در ایران بود و چه زمانی که به ناچار کشور را ترک کرده بود همیشه به عنوان نماینده زنان ایران در تمام محافل و مجالس بین المللی شرکت کرد. ژاله تنها شاعر زن ایرانی بود که در کنگره بزرگ شعرا و نویسندگان حضور داشت و شعر خواند. همزمان با انتخاب ژاله به عنوان "زن برگزیده سال" در روزنامه کیهان چاپ لندن ستون «بازتاب، آوازه» نیز مطلبی پیرامون ژاله چاپ شد که فرازهایی از آن نقل می شود:

#### شاعر امید

«از همان روزهای آغاز تیر ماه سال ۱۳۲۵ که شعرخوانی ژاله در نخستین کنگره شاعران و نویسندگان ایران بحث و

### ادامه مطلب مولانا ... از صفحه ۳۷

است. عالمی که از اذل تا به ابد در حال تغییر و تبدیل از یک شکل به شکل دیگر است و همه آن به اعتقاد مولوی متمرکز در وجود حق - بدون اینکه چیزی از آن کسر گردد و یا بدان اضافه شود و او چه زیبا و جامع این مطلب را بیان کرده است:

**از جمادی مُردم و نامی شدم  
وز نما مُردم به حیوان سر زدم  
مُردم از حیوانی و آدم شدم  
پس چه ترسم کی ز مُردن کم شدم  
حمله دیگر بمیرم از بشر  
تا بر آرم از ملایک پَر و سر  
بار دیگر از ملک پَران شوم  
آنچه در وهم ناید آن شوم  
پس عدم گردم، عدم چون ارغنون  
گویدم که اِنَّا لِیَهِ رَاجِعُونَ**

### ادامه مطلب ژاله اصفهانی (سلطانی) ... از صفحه ۲۵

جدلی را برانگیخت، ناقدان دریافتند که شاعری از نوع دیگر، از «جنس» شاعران مشروطه وارد میدان شده است. او البته سرودن شعر را از سیزده سالگی آغاز کرده و نخستین مجموعه شعر خود را با نام «گلهای خودرو» دو سال پیش از برگزاری کنگره انتشار داده بود.

ولی برخاستن و شکفتن در برابر ۷۸ شاعر و ناقد غالباً نام آور راه را برای سربرآوردن او هموار کرد. بهار رئیس کنگره، با آنکه عنایتی به شاعر جوان داشت به ملاحظه های سیاسی نگذاشت او شعر بخواند و با این کار ولوله ای در میان زنان ادیب شرکت کننده در کنگره انداخت ولی فردای آن روز وادار شد او را از نو به شعرخوانی دعوت کند، اما به شرطی که او شعر دیگری بخواند!

و اما همان شعر ناخوانده در گلو مانده حس و حال زنانه ای را نشانه می زده که پاد جای پای «عارف» و «عشقی» نهاده است:

خراب گشته دلم، از خرابی وطنم  
فکنده منظر این ملک آتشم برجان

از این مناظر غم خیز در شگفتم من  
که درد این همه بدبخت کی شود درمان؟

چرا نباید خوشبخت باشد این ملت؟

چرا نباید شاداب باشد این بستان  
ژاله خود می گوید از سنن نوجوانی زیر تاثیر «میرزاده عشقی» بوده است. «شعر عشقی از یک سوروجه مبارزه جویی و ناسازگاری با محیط را در او شعله ور ساخته واز سوی دیگر سرخوردگی و بیزاری را که در طبیعت او از اول جوانه هایی داشته، پرورش داده است. ولی ما گمان می کنیم تأثیری که عشقی «از سوی اول» در او نهاده بسیار برجسته می نماید. «روحیه مبارزه جویی» های امیدوارانه همیشه در زندگی و در شعر ژاله سرخوردگی ها را سرکوب کرده است. اگر چنین نمی بود، این همه فراز و فرود نیز در زندگی او نبود.

عشق مبارزه و امید پیروزی جا نمایه آفریده های اوست. همین عشق و امید کمابیش پنجاه سال آوارگی را طی دو مهاجرت برای او به ارمان آورده است. سرخوردگی ها در این دو مهاجرت گاه بسیار سنگین بوده ولی باز نتوانسته بر آمیزه «عشق و امید» غلبه کند. ژاله از سال ۱۳۲۴ تا ۱۳۷۶ سیزده مجموعه انتشار داده است. در سال ۱۳۷۸ سرگذشت نامه خود را با عنوان «سایه سالها» به بازار فرستاده است.

ژاله در سال ۱۳۶۰ پس از انتشار مجموعه شعر خود «اگر هزار قلم داشتم» همراه خواهرش که برای معالجه چشم به لندن می رفت ایران را ترک کرد ولی هر گاه خواست باز گردد همسرش شمس بدیع تبریزی که در کوران مبارزه ایران بود او را از بازگشت به ایران منع می کرد تا آنکه خود نیز پس از هجوم به سازمانهای سیاسی از راه کوه و کمر خود را به ترکیه و سپس به لندن و ژاله رسانید و سه سال قبل از ژاله چشم از جهان پوشید. ژاله در سال ۱۹۵۴ (۱۳۳۳) دکترای خود را از دانشگاه لامانوس اف مسکو با تز زندگی و آثار ملک الشعراء بهار گرفت و دهها کتاب و مقاله پیرامون ادبیات فارسی برای ترجمه به زبانهای مختلف نوشته است.

مجموعه شعرهای او عبارتند از: گلهای خودرو، زنده رود، اگر هزار قلم داشتم. البرز بی شکست، ای باد شرطه، خروش خاموشی، سرودجنگل، ترنم پرواز، موج در موج، شکوه شکفتن. سایه های سالهای (سرگذشت نامه).

#### باور نمیکنم

باور نمیکنم که در آن باغ پر بهار  
چیزی بغیر زاغ و بجز برگ زرد نیست.  
باور نمی کنم که در آن دشت مرد خیز،  
از بهر یک نبرد دلیرانه مرد نیست.  
باور نمیکنم که فرو مرده شعله ها  
نوری دگر به خانه دلهای «سرد» نیست  
ما شیر درد خورده و پرورده غمیم.  
کمتر کسی به جرگه ما اهل درد نیست.  
باور نمیکنم همه مستانه خفته اند  
در راه چاره هیچکسی رهنورد نیست.  
با درد و یأس قصه بن بست را مگوی  
باور نمیکنم همه جا راه بسته است  
پیوندهای محکم یاری گسسته است  
طوفان فرو نشسته و سنگر شکسته است  
باور نمیکنم که تباهی و تیرگی  
بهر ابد به تخت خدائی نشسته است.  
صد بار اگر بگوئی باور نمیکنم  
باور نمیکنم که امید و نبرد نیست.